

پس از اینکه رادیو در سال ۱۳۲۰ ش رسمی شد؛ دو دستگاه فرستنده‌ی دیگر نیز در یک‌هتوت نصب گردید که قدرت یکی از آنها یکصد کیلووات موج متوسط (مدیم) و از دیگری پنجاه کیلووات موج کوتاه (شارت) بود که می‌توانست برخی از کشورهای خارج از افغانستان را نیز زیر ساحه‌ی پوشش خود قرار دهد و این امر زمینه‌ی نشرات رادیو کابل به زبان‌های خارجی را نیز مهیا ساخت. پس نشرات به زبان‌های انگلیسی، عربی، اردو و آلمانی نیز به زودی آغاز یافت. گرچی پیش ازین تنها یک برنامه‌ی پانزده دقیقه‌ی به زبان انگلیسی از طریق دستگاه مخابراتی موج کوتاه وزارت مخابرات که در محتاب قلعه واقع بود، به نشر می‌رسید؛ ولی اکنون برنامه‌های آلمان، عربی و اردو نیز بر آن افزایش یافت. پروگرام انگلیسی را عثمان علی‌شاه که به همراهی پدرش تازه از انگلستان برگشته بود و با دختری از خانواده‌ی طرزی ازدواج نمود؛ به همکاری عبدالله صفتی و دو سه تنی دیگر اجرا می‌کردند. برنامه‌ی عربی را استاد محمد موسی شفیق و اعضای شعبه‌اش، برنامه‌ی آلمانی را انجینر عبدالکریم عطایی و همکاران او و برنامه اردو را امیرجان گران دلاور بیرکزی و یاران شان تنظیم و اجرا می‌کردند.

پایه‌های دو دستگاه یادشده که هر کدام یکصد متر بلندی داشت؛

توسط مستر رُیکی بسته‌کاری گردیده، به‌کار انداخته شد. قابل یادآوریست که چند سال پس ازین؛ دو دستگاه قویتر امواج کوتاه و متوسط دیگر نیز در پلچرخی به‌کار انداخته شد که ساحه‌ی پخش امواج رادیو را تا به‌اقصای اروپا و شمال آفریقا نیز رساند و به‌این ترتیب برنامه‌های رادیو افغانستان حتی در انگلستان، مصر و الجزایر نیز می‌توانست شنونده داشته باشد.

در زمان تصدی عبدالرؤف بینوا بر رادیو افغانستان، ریاست تخنیکی رادیو نیز از وزارت مخابرات جدا گردیده، مربوط ریاست مستقل مطبوعات



شد و مطبوعات نیز هردو بخش رادیو زیر تشکیل ریاست عمومی در یک واحد اداری تنظیم نمود.

اندکی پیش ازین رویداد، در اواخر صدارت محمد داؤود که ریاست تخنیکی مربوط وزارت مخابرات بود؛ محمد مرید که در رأس آن وزارت قرار داشت، انجینر عبدالکریم عطایی را به‌عوض من مدیر عمومی استدیوها مقرر نموده، مرا نزد خود خواسته گفت: مهدی خان! تو از پدر، پدر میرزا زاده هستی؛ ازین جهت به‌حیث مدیر تفتیش وزارت مقررت کرده‌ام؛ برو وظیفه‌ی جدیدت را

اشغال کن! ولی من از قبول این پُست ابا ورزیده گفتم: درستست که پدر و پدرکلانم چی که نیاکانم همه میرزاهای دفاتر کشور بوده‌اند؛ ولی من هرگز میرزایی نه کرده‌ام؛ از ابتدای نوجوانی در رشته‌ی تخنیک رادیو تربیه شده ام و بیست و پنج سال تمام در همین رشته کار نموده‌ام؛ این مسلکیست که به آن عشق می‌ورزم. در شعبه‌ی که با کارش هیچ‌گونه آشنایی نه دارم، چی گونه خواهم توانست که کار نمایم؟

خلاصه اینکه مریدخان هیچ‌گونه دلیل مرا نه پذیرفت و من هم نه توانستم قناعت کنم که تصمیم او در مورد من درستست. در حالی که هردو ناراحت بودیم؛ دفترش را ترک نموده، نزد بینوا - رییس رادیو - رفتم و درین زمینه از



نویسنده‌ی کتاب در استودیو ثبت و کلیه رادیو کابل
در عکس عبدالحمید غنیانی، نصرالله حافظ و علی احمد وزیر ی نیز دیده می‌شوند

وی طلب کمک نمودم؛ زیرا دو، سه روز پس از آن، ریاست تخنیکی دیگر هیچ‌گونه ارتباطی به وزارتِ مخبرات و مریدخان نه داشت، بلکه بخشی از ریاست عمومی رادیو افغانستان به شمار می‌رفت. بینوا نیز موضوع را به ارسلان سلیمی - معاون ریاست مستقل مطبوعات رسانده، طالب مشوره‌ی او شد. تصادف نیک آن بود که یک نفر متخصص امریکایی به نام مستر فرین

از چندی پیش با ریاست نشراتِ رادیو کابل همکاری داشت و شیوه‌های مسلکی ثبت برنامه‌های رادیویی را برای تهیه‌کنندگان بخش‌های نشرات، موسیقی و مأمورینِ تخنیکی می‌آموختاند؛ چون مدتِ خدمت او در کابل به سر رسیده بود؛ و به‌زودی رهسپارِ کشور خویش می‌شد؛ بینوا با یادآوری این موضوع به‌ارسلانِ سلیمی گفته بود که با رفتنِ فرین از کابل بسیاری از کارهای رادیو را کد خواهد ماند؛ ازینرو با آوردن حبیب‌زاده به‌آن دستگاه چنین خلایی محسوس نه‌خواهد شد.

سلیمی نیز با تمسک به‌این مطلب وزیرِ محابرات را قناعت داده، او را



راضی ساخت تا علم و خبر مرا به‌حیثِ مدیرِ ثبت و کاپی رادیو به‌آن ریاست بفرستد و با این کار مقاماتِ رادیو کابل مرا در بستِ چهارم که یک رتبه بلندتر از بستِ موجوده‌ام بود؛ به‌حیثِ مدیرِ ثبت و کاپی رادیو مقرر نمود. چون کار را درین پُست شروع کردم، نخستین کارم، اساسگزاری یک آرشیف برای نگهداشتنِ نوارها و اسنادی بود که از کشورها و مؤسساتِ

خارجی به رادیو کابل فرستاده می‌شد؛ زیرا چنین اسناد پس از رسیدن به رادیو، به علت آنکه کدام مرکزی برای ذخیره ساختن و نگهداری ریکاردها، نوارها، برنامه‌های ثبت شده، اسناد و مانند اینها وجود نداشت؛ در اندک زمانی خراب می‌گردید و یا گم و نیست می‌شد؛ پس ایجاب می‌کرد که اداره‌ی مسؤولی برای حفظ و نگهداری آن‌ها آفریده شود و بنده‌ی الله نیز با درک این مطلب، اساس نخستین آرشیف نشراتی رادیو را گذاشتم. در نزدیکی دروازه‌ی ساختمان نشرات و استدیوها، اتاق بزرگی وجود



نویسنده‌ی کتاب در استدیوی نشر مستقیم رادیو کابل (پایه عمومی) حسن خان و میراج الدینی نظام نیز در عکس دیده می‌شوند.

داشت که آن را اتاق انتظار می‌نامیدند؛ آنجا را برای آرشیف در نظر گرفته، پیشنهاد کردم که نجاری با یک مقدار تخته‌چوب در اختیارم گذاشته شود. چون ریاست رادیو افغانستان به این کار موافقه نمود؛ در برابر هر چهار دیوار آن اتاق، شلف‌ها و الماری‌هایی را دیزاین کردم که استاد نجار همه‌ی آن‌ها را ساخته در جاهای معینه نصب نمود. سپس هرچی نوار، ریکارد، و اسنادی که در شعبات نشرات و تخنیک رادیو موجود بود، همه را گردآورده به این جا انتقال دادم. سپس دو نفر را که پدر و پسر بودند یعنی کاکا محمدایوب و پسرش را به حیث تحویلدار و منتظم آرشیف پیشنهاد کردم که خوشبختانه

هردوی شان به صورت اجیر استخدام گردیده، تمام مواد موجود در آرشیف پس از تشریح و قیمتگذاری در جمع کاکا ایوب قید شد. و به این صورت تعداد زیادی از آثار فرهنگی کشور از ضایع شدن وقایه گردید؛ و از سوی دیگر، مال ملت از برباد رفتن نجات یافت.

دومین کارم درین وظیفه، ساختن یک استودیو ویژه برای ثبت و کاپی بود. در مقابل آرشیفی که ساخته شد؛ اتاقی سربازی وجود داشت که آن را اتاق مرکز گرمی می نامیدند؛ اما، افزون بر اینکه هنوز سر آن را پوشانده بودند؛ نه از دستگاه مرکز گرمی خبری بود و نه هم ساختمان داخلی آن را به پایهی اکیال رسانده بودند. به ریاست عمومی رادیو پیشنهاد کردم که آنجا را پوشانده، در اختیار مدیریت ثبت و کاپی قرار دهند. مقامات رادیو به سرعت دست همکاری داده، پوشش آن را تکمیل نمود و در اختیار مدیریت ثبت و کاپی قرارش داد. من هم به همان سرعت، دیوارهای آن را ایزولیشن Isolation یعنی عایق بندی نموده، روی دیوارها را ابتداء پنبه و تکه پوشانیدم تا انعکاس آواز را در داخل اتاق به خوبی جذب نموده بتواند؛ و بر روی آن تخته های نازک سه پوسته ی خار را که از آن صندوق های بزرگ چای می ساختند؛ با برمه های نازک، سوراخ، سوراخ نموده بر روی پنبه و پارچه های پهن شده بر روی دیوارها نصب کردم. چون عایقکاری تمام شد؛ پیشنهاد کردم که لوازم تخنیکی استدیو را که عبارت بودند از تیپ ریکاردرها، لین های ارتباط، مایکروفون ها، بلندگوها یعنی لودسپیکرها و مانند اینها؛ خریداری نمایند. ریاست رادیو نیز در ظرف چند ماه این لوازم را تهیه نموده، در اختیار ریاست تخنیکی قرار داد و من همه را به دست خود نصب کرده فعال ساختم. چون استدیو آماده ی بهره برداری گردید؛ پیشنهاد مقررری سه نفر تخنیکر را برای آن، به مقام ریاست رادیو تقدیم نمودم. این سه نفر عبارت بودند از علی احمدجان {وزیری} پسر مامایم؛ سیداقبال و اسدالله که با مقررری آنها استودیو مجهز ثبت و کاپی به صورت مستقل با کارمندان لایق و زحمتکش

در اختیارِ رادیو کابل قرار گرفت.

پس ازین تاریخ تعدادی از برنامه‌های مهم رادیو را درین استدیو ثبت نموده، در اختیارِ مدیریتِ عمومی استدیوها قرار می‌دادیم و آنان نوارهای این برنامه‌ها را به مدیریتِ نشر می‌فرستادند. به این ترتیب، از یکسو برنامه‌های رادیو نظمِ بهتری یافتند و از سوی دیگر کارِ مدیریتِ استدیوها آسانتر گردید و افزون‌ترین دو، کارِ نطاقان و هنرمندان نیز آسانتر گردیده، وقوع اشتباه تلفظ و خوانش که در جریانِ نشر مستقیم صورت می‌گرفت به کلی مرفوع گردید.

* * *



یکی از خاطره‌های فراموش‌نشده‌ی ام از همین برهه‌ی زمانی، سفرم به کشور یوگوسلاویا به همراهی محمد داؤود صدراعظم وقت بود که به عنوان عضوِ تخنیکِ هیأتِ مطبوعاتی در نخستین گردهماییِ اعضای کنفرانس کشورهای غیر منسلک در بلگراد بود.

در سال ۱۳۴۰^ش کنفرانسِ سرانِ کشورهای غیر منسلک یعنی آن کشورهایی که در اتحادیه‌های نظامی تشکیل شده پس از جنگ جهانی دوم، یعنی پیمان‌های ناتو، وارسا، سیتو و سنتو شامل نبودند؛ به ابتکار مارشال تیتو رئیس‌جمهور یوگوسلاویا، جواهر لعل نهرو صدراعظم هند، جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر و داکتر عبدالرحیم سوکارنو رئیس‌جمهور اندونزی در شهر

بلغراد پایتخت یوگوسلاویا دایر گردید؛ و محمد داؤود صدراعظم افغانستان نیز در رأس یک هیأت بلندپایه‌ی دولتی درین کنفرانس دعوت شده بود. این هیأت را یک گروه مطبوعاتی نیز همراهی می‌کرد که اعضای آن عبارت بودند از صباح الدین کشککی - رییس آژانس خبررسانی باختر - داکتر محمود حبیبی رییس روزنامه‌ی اصلاح، عبدالصمد آصفی مدیر عکاسی آژانس باختر و اینجانب مهدی حبیب‌زاده به‌عنوان مسؤول امور تئینیکی هیأت.

نخستین توقف ما در تهران بود که در آنجا محمد داؤود با صدراعظم ایران ملاقات کوتاهی داشت؛ سپس به‌سوی بیروت پایتخت لبنان پرواز نمودیم، شب را در آن شهر سپری کرده مهمان صدراعظم لبنان بودیم؛ و روز بعد به سوی بلغراد پرواز کردیم. درین شهر از صدراعظم کشور و هیأت همراهانش پذیرایی بسیار پرشکوهی صورت گرفت.

در بلغراد چند تن از دیپلمات‌های ورزیده‌ی افغانستان از کشورهای مختلف نیز با هیأت ما پیوستند که یکی از آنها جناب استاد عبدالرحمان پژواک نماینده‌ی کشور ما در سازمان ملل متحد بود.

در مدت چند روزی که کنفرانس دوام داشت؛ تمام جریانات و بیانیه‌های ایراد شده در آن گردهمایی را ثبت کردم. محمد داؤودخان نیز بیانیه‌ی ایراد کرد که مورد استقبال بسیار پرشور حاضران قرار گرفت؛ و در پایان کنفرانس عضویت افغانستان در سازمان جنبش عدم انسلاک به‌رسمیت شناخته شد.

پس از پایان کنفرانس نیز چند روزی در بلغراد ماندیم و سپس از همان مسیری که به آنجا رفته بودیم؛ به‌سوی کشور خویش به‌راه افتادیم؛ شب اول را در بیروت ماندیم و چاشت فردای آن در تهران مهمان صدراعظم ایران بودیم. از تهران به‌قندهار پرواز کردم و چاشت فردای آن را مهمان شهریان قندهار شدیم؛ و عصر همان روز به‌کابل رسیدیم. در میدان هوایی خواجه رواش، اراکین دولت از صدراعظم و هیأت همراهانش به‌گرمی استقبال

نمودند؛ و معلوم می‌شد گزارشاتِ روزانه‌را که هیأت مطبوعاتی به‌کابل می‌فرستاد؛ مردم را از موفقیت این سفرِ صدراعظم آگاه ساخته بود؛ ازینرو استقبال بی‌سابقه بود.



نویسنده‌ی کتاب در برابر درِ ورودی ساختمانِ جدیدِ رادیو افغانستان

زمانی که به‌رادیو رسیدم، خبر یافتم که در روزهای غیابت ما از کشور، عطاءالله خان رییس تخنیکی تقاعد نموده و کریم جان عطایی مدیر عمومی استدیوها را که روابطِ نزدیکی با داؤودخان داشت، به‌جای او مقرر نموده؛ و انجینر اکرم جان را نیز به‌عنوان معاونِ او برگزیده بودند.

چون انجینر عطایی چند سال پیش به‌جای من مدیر عمومی استدیوها شده بود؛ او مرا دوباره در آن پست مقرر نموده؛ مدیریت عمومی ثبت و کاپی را نیز تنزیل بست داده جزء مدیریت استدیو ساخت.

نگارنده با آنکه درین هنگام برای بارِ دوم مدیر عمومی استدیوها بودم؛ هنوز هم ثبتِ مصاحبه‌ها را به‌کس دیگری نمی‌سپردند. چون در تمام رادیو فقط یک دستگاه تیپ ریکاردِر قابل انتقال (پورت ایل) وجود داشت؛ تسمه‌ی آن را به‌شانه انداخته، برای ثبت گفتگوهای رادیویی می‌رفتم. بعضی وقت‌ها

داکتر سلام جلالی - برادر داکتر عبداللطیف جلالی که پسانها رییس رادیو افغانستان شد - درین مصاحبه‌ها به عنوان نطق با من می‌رفت. او که در آن زمان محصل فاکولته‌ی طب بود، مایکروفون را می‌گرفت و با اشخاص و افراد مصاحبه می‌کرد و من آن را به ثبت می‌رساندم.

دیگری که

در فکرم

اینست که

تصدی ام

مدیر عمومی

که کریم

آن زمان رییس

بود؛ در

جشن

قرار شد

گذشت برای

طریق رادیو

مستقیم نشر



چپ: زاهد در روزی در روزی صاحبان استودیوهای جدید رادیو افغانستان در محلی شاه فیصله، شاه سوم، چپ: دهکده و کریم روحیای نو دیده می‌شوند

خاطره‌ی

همین اکنون

گذشت

در زمان

به حیث

استد یوها

عطایی در

تخنیک

روز نخست

استقلال،

مراسم رسم

اولین بار از

به صورت

گردد؛ ازین سبب کارهای داخل رادیو بی‌حد زیاد بود و تجربه‌ی قبلی نیز درین زمینه موجود نه بود؛ ازین سبب کریم جان از من خواست که درین جریان در رادیو باشم تا خرابی صورت نه‌گیرد. پس مجبور گردیدم که برای ثبت بیانیه‌ی پادشاه که در چمن حضوری پیش از آغاز رسم گذشت عسکری ایراد می‌شد، کسان دیگری را بفرستد؛ آنان نیز رفتند و بیانیه‌ی اعلیحضرت را ثبت نموده، در بازگشت به رادیو به رییس تخنیک سپردند. هنگامی که انجینر عطایی نوارهای بیانیه را بر روی تیپ‌ریکارد گذاشت آواز مغشوشی از آن بلند گردید، او هر قدری که نوار را دواند، سر تا اخیر آن مانند آغازش

مغشوش بود و فهمیده نمی شد که آواز کیست و چی می گوید؟ او در حالیکه سخت پریشان بود، برایم زنگ زد و خواست تا نزدش بروم. زمانی به دفتر او وارد شدم، دیدم که بسیار پریشانست؛ در آن حالت رو به من نموده گفت: - مهدی جان تو باید خود برای ثبت این بیانیه می رفتی؛ نمی دانم امشب این گزارش را چی قسم به نشر برسانیم؟

برایش گفتم تشویش نه داشته باشید؛ بیاید اول آن بشنویم که چی مشکلی دارد؟ او دکمه ی پل را فشار داد و آواز اعلیحضرت بسیار بم و درهم به گوش رسید. برایش گفتم: کریم جان بی جهت تشویش می کنی؛ ولتاژ برق چمن حضوری بسیار پایین بوده؛ اجازه بدهید که یک بار تیپ ریکارد را با ولتاژ کمتر از برق رادیو امتحان کنیم؛ تیپ را گرفته هردو به استودیو ثبت و کاپی پایین شدیم؛ در آنجا چندین قسم ترانسفارمر را به کمک مأمورین تخنیکي ساخته بودم که یکی از آنها می توانست برق از صفر تا دوصد و بیست ولت تغییر بدهد. تیپ ریکاردی را به آن وصل نموده، نوار را روی آن گذاشتم؛ سپس در جریان شنیدن تیپ، ولتاژ برق را از ۲۲۰، درجه به درجه پایین آوردم تا به جایی رسیدم که آواز اعلیحضرت به صورت کامل شکل طبیعی به خود گرفت؛ درین هنگام آن تیپ ریکارد را به ضبط صوت دیگری وصل نموده، آواز را کاپی کردم. رئیس تخنیکي در حالی که بی حد خوشحال شده بود، رویم را بوسیده گفت: از جنجال بزرگی نجات یافتیم؛ اگر نوار درست نمی شد هم برای تو مشکل ایجاد می شد که چرا برای ثبت این بیانیه نه رفتی؛ و هم برای من و رئیس عمومی؛ و در آن، کاپی را با خود گرفته، به دفتر رئیس عمومی رادیو رفت.

* * *

گاهگاهی هیأت هایی از کشورهای خارج نیز به کابل آمده، برای امور پژوهشی شان با مردم و مأمورین دولت مصاحبه هایی انجام می دادند و مقامات صدارت، ریاست مستقل مطبوعات و ریاست رادیو با هم مرا به



نگارنده در استودیوی ثبت و کاپی رادیو کابل در صاحب‌های رادیو (پایین صحنه)

عنوان تخنیکر ثبت این مصاحبه‌ها، با این هیأت‌ها می‌فرستادند و من تمام جریان مصاحبه‌های آنان را ثبت نموده، به رادیو می‌سپردم. به همین سلسله در سال ۱۳۴۲^ش هیأت بزرگی از سازمان ملل متحد به کابل آمد و جناب استاد محمد عثمان صدیقی که در آن زمان معاون اداره‌ی اطلاعات ملل متحد در کابل بود، عضویت این هیأت را داشت.

آنان مصاحبه‌هایی با دهقانان و زمینداران داشتند؛ زیرا سازمان ملل در باره‌ی وضع زراعت و زمینداری در کشور ما پژوهشی را به‌راه انداخته بود تا براساس آن مک‌های مالی و جنسی خود را در پروژه‌های انکشاف کشاورزی عیار سازد. این جریان مصادف بود به‌ماه مبارک رمضان همانسال. ریاست مستقل مطبوعات برحسب همیشه مرا مؤظف همکاری با این هیأت ساخت تا مصاحبه‌های آنان را ثبت نموده، در اختیار خودشان قرار دهم. من هرروز با تیپ ریکارد رادیو با آنها می‌رفتم و از صبح تا به‌شام با حالت روزه داری در تمام ماه رمضان مصاحبه‌های شان را دیه به‌دیه، روستا به‌روستا و

قریه به قریه ثبت می‌کردم؛ پس از ختم کار که یک ماه کامل را دربر گرفت؛ جناب استاد صدقی که از آشنایان قدیم و همکاران سابق من بودند و نخستین آمر نشرات رادیو نیز شمرده می‌شدند از طرف اداره‌ی سازمان ملل متحد روزانه یکصد دالر حق الزحمه برایم حواله کردند؛ اما من به هیچ قیمتی حاضر به گرفتن آن نه‌شدم. استاد صدقی هر قدر گفتند که تو تمام ماه روزه را از صبح تا به‌شام زحمت کشیدی، این حق مسلم توست؛ ملل متحد بودجه‌ی کافی دارد و برای کارمندان سایر بخش‌های این پروژه نیز همین مقدار حق الزحمه در نظر گرفته‌است؛ اما در پاسخ‌شان گفتم که ملل متحد برای همه‌ی دنیا کار می‌کند؛ کار یک ماهه‌ی من که در برابر آن از رادیو کابل نیز معاش ماهوار خود را گرفته‌ام، در برابر با خدمات سازمان ملل هیچست؛ ازینرو به هیچ عنوانی ازین مؤسسه‌ی خیررسان برای بشریت، پول نمی‌گیرم. چون استاد پافشاری بیش از حد مرا دید، رویم را بوسیده، چند روز بعد یک مکتوب بسیار خوب و تشکرنامه‌ی به‌امضای آمر اداره‌ی اطلاعات آن سازمان در کابل برایم فرستاد که هنوز آن را با خود دارم. درین مکتوب از کار داوطلبانه‌ی من تقدیر صورت گرفته‌است.

* * *

محمد داؤود خان صدراعظم برای انکشاف بیشتر رادیو با کشور جمهوری فدرال آلمان یا آلمان غرب آن روزگار قراردادی بست تا به موجب آن استودیوهای جدیدی در جاده‌ی انصاری - در یکی از گوشه‌های میدان هوایی عهد شاه امان الله - ساخته شود. درین میدان هوایی - که مردم کابل آن را دشت طیاره می‌نامیدند - تا سالها پس از فعالیت استودیوهای جدید، چند فروند طیاره‌ی چهار باله‌ی از کار افتاده دیده می‌شد. چون در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ ش این جا به محله‌ی وزیر اکبرخان مبدل گشت؛ بقایای هواپیماهای قدیم را که برای موزیم هوانوردی افغانستان اشیای مهمی بود، به قیمت آهنپاره بالای ویرانکاران موتر به فروش رساندند. در حاشیه‌ی شرقی این میدان که سرک

میدان هوایی خواجه‌رواش قرار داشت، تعمیر جدیدِ رادیو و همزمان با آن ریاستِ صحت عامه و در وسط این هردو سفارتِ جدیدِ امریکا تعمیر شد؛ و پسان‌ها در کول حبیبه یا میدان سپورتی لیسه‌ی عالی حبیبیه که در نبش جنوب شرقی این میدان واقع بود، توسط آلمان‌ها تعمیر لیسه‌ی جدید امانی که در آن وقت به نام لیسه‌ی نجات یاد می‌شد؛ ساخته شد.

ساختمان جدیدِ رادیو و استدیوهای آن در ۱۳۴۳^ش به پایه‌ی اکمال رسیده؛ دفترها و کارمندان آن از پلِ باغ عمومی به تعمیر جدیدِ نقل مکان نمودند. این ساختمان دارای سه استدیوی بسیار بزرگ بوده، قابلیتِ نشرِ سه برنامه‌را در عین زمان دارا بود. هریکی ازین استدیوها دارای سه اتاقِ تخیکی، کنترل و استدیوی اصلی بودند که اینها، هم در نشرِ مستقیم برنامه‌های موسیقی و اخبار به کار گرفته شده می‌توانستند و هم برای ثبتِ همه‌ی اینها؛ مگر، هنوز هم اغلبِ برنامه‌ها به صورتِ زنده به نشر می‌رسیدند.

درین ساختمان نیز زحمتِ زیادی کشیدم. نخست استدیوهای برنامه‌های داخلی و نشراتِ خارجی را به حالِ خود گذاشته، استدیوهای دیگر را برای ثبتِ موسیقی و برنامه‌های داخلی آماه ساختم؛ به این ترتیب که در هر استدیو تیپ‌ریکاردرهای گروندیک آلمانی را با مکسرهای بزرگ نصب کردم تا تمام برنامه‌های رادیو از مضامین و مقالات گرفته تا موسیقی و درام و دیالوگ‌ها و پارچه‌های تمثیلی توسطِ آنها به ثبت نیز رسیده بتواند. چون کارهای تخیکی استدیوها به سر رسید؛ داکتر محمدیوسف از به‌اثرِ رویداد سومِ عقربِ ۱۳۴۴^ش از صدارت استعفا داده؛ وزیرِ مطبوعاتِ او محمد هاشم میوندوال عهده‌دارِ پُستِ صدارت گردیده، استاد محمد عثمانِ صدقی وزیرِ مطبوعاتِ کابینه‌ی او شد.

شایسته‌ی یادکردست که دو سال پیش ازین داکتر یوسف‌خان در کابینه‌ی خویش ریاستِ مستقلِ مطبوعات را به وزارت ارتقا داده، سیدقاسم رشتیا را به عنوان اولین وزیرِ مطبوعات برگزید؛ ولی رشتیا به زودی وزیر

مالیه شد و به جایش محمدهاشم میوندوال به وزارت مطبوعات رسید. چون نوبت به عثمان صدق رسید او نام وزارت را به اطلاعات و فرهنگ مبدل ساخت؛ ولی در مجلس وزراء با مخالفت‌هایی روبرو گردیده، به علت اینکه برخی از وزرای جاهل و متعصب واژه‌ی فرهنگ را ایرانی وانمود می‌کردند و واکنش منفی نشان می‌دادند؛ بالاخره داکتر یوسف‌خان به جای فرهنگ، کلمه‌ی انگلیسی کلتور را پیشنهاد کرد و صدق آن را از روی ناچاری پذیرفت. هرچند اعلان تغییر نام وزارت مطبوعات به وزارت اطلاعات و کلتور در میان روشنفکران انتقادهایی را به بار آورده، صدق را به غرب زده‌گی متهم می‌ساختند؛ ولی او خود می‌گفت: پروا ندارد تا پهی غرب زده‌گی در محیط ما آن قدر حساسیت ایجاد نمی‌کند که تا پهی «ایران پلوی» یعنی ایران زده‌گی. این نام که از روی مجبوری و زیر فشار چنین شکلی گرفته بود؛ نزدیک به چهل سال نام رسمی آن وزارت بود. به هرحال، استاد صدق که نخستین آمر نشرات رادیو کابل بود و با مشکل نشر مستقیم از نزدیک آشنایی داشت؛ با تقرر در مقام وزارت، دستور داد که تمام برنامه‌های رادیو افغانستان به جز از اخبار باید به ثبت رسیده، نوارهای آن‌ها پس از کنترل دقیق اداره‌ی برنامه‌ها از لحاظ صحت مطالب، مطابقت موضوع مقالات به اهداف برنامه، صحت تلفظ واژه‌ها تکیه‌ها و درست خواندن متن؛ به مدیریت نشر فرستاده شود. این امر کارمندان نشرات رادیو را از درد سرهای جدی و جنجال‌های بزرگ‌های بختشیده؛ نشرات آن دستگاه را نظم بهتری بخشید؛ ولی کارمندان تخنیکی را با امور شاقه مواجه ساخت و در نتیجه به تعداد تخنیکران ثبت افزود.

چون زحمت کارمندان تخنیکی در نتیجه تنظیم سندیوها و سهم گرفتن فعال در ثبت برنامه‌ها درین سال یعنی ۱۳۴۴^ش بیش از حد بود، همه مورد تشویق قرار گرفته، محمدابراهیم عباسی که درین هنگام رییس عمومی رادیو افغانستان بود؛ به مقام وزارت پیشنهاد کرد که مرا مورد تقدیر خاص قرار بدهند و استاد صدق که از سالهای پیشین با کارهای من آشنا بود؛ با خوشرویی پیشنهاد

عباسی را پذیرفت و مرا مورد تقدیر شایسته‌ی قرار داد.

چندی پس ازین تاریخ اعلیحضرت سفری به مسکو داشت و قرار بود در مراسمی بیانیه ایراد نماید. چون ازین برنامه خبر شدم؛ صبح همانروز به استاد صدقی و عباسی یادآوری نموده، گفتم که اکنون امکان این کار را داریم که بیانیه‌ی اعلیحضرت را به صورت زنده و مستقیم از مسکو به نشر برسانیم. تنها همکاری وزارت مخابرات کفایت تا به این کار دست یابیم. این پیشنهاد مورد علاقه‌ی صدقی، عباسی و صباح‌الدین کشککی رییس آژانس خبررسانی باختر قرار گرفته؛ وزارت مخابرات را به همکاری واداشتند؛ زیرا در آنجا کسی باور نمی‌کرد که این کار امکان پذیر باشد.

در نتیجه‌ی تماس آژانس باختر با سفارت شوروی، روس‌ها حاضر

مجلس و بیانیه‌ی

شبکه‌ی مخابراتی

نیز به وزارت

یکپایه امپلیفایر

نصب نمودم تا

المللی آنها آوازی

می‌گیرند تا به

داده بتوانند که

تقویه گردیده

برود کاست

خوشبختانه

مؤلفانه صورت



نگاره در دفتر وزارت مخابراتی در کابل

گردیدند که آواز

اعلیحضرت را به

کابل بدهند. من

مخابرات رفته،

رادیو را در آنجا

شبکه‌ی بین

را که از مسکو

رادیو انتقال

از آنجا دوباره

به استودیوی

فرستاده شود.

این کار بسیار

گرفت و برای نخستین بار در تاریخ رسانه‌های صوتی کشور، گزارش زنده

و جریان یک محفل سیاسی مهم به صورت مستقیم از رادیو افغانستان به

نشر رسید و برای این کار هم ابراهیم عباسی رییس رادیو مورد تقدیر قرار

گرفت و هم من.

اندکی بعد عباسی با کریم جان عطایی رییسِ تَخْنِیکی رادیو روی کدام موضوع اختلافِ نظر پیدا کردند و کریم از رادیو قهر نموده، از شرکت برق موافقه آورد؛ و در آنجا معاونِ رییسِ عمومی برق مقرر گردید. چون در همین هنگام به‌رتبه‌ی دوم ترفیع نموده، به‌حیثِ مشاورِ ریاستِ عمومی رادیو افغانستان مقرر شده بودم؛ عباسی، انجیز صدری را به‌حیثِ رییسِ تَخْنِیکی رادیو مقرر نمود؛ اما طی چند هفته‌ی تصدی او بر ریاستِ تَخْنِیکی؛ کارهای آن ریاست از نظم افتاد و عباسی مجبور شد که وی را دوباره به‌مدیریتِ عمومی برودکاست بفرستد و سرپرستی آن ریاست را نیز بر عهده‌ی من ناتوان بگذارد.

در زمانی که جنابِ صدقِ به‌حیثِ وزیرِ اطلاعات و فرهنگِ کابینه‌ی محمد هاشم میوندوال تعیین گردید؛ انجیز عبدالکریم عطایی را واپس به‌وظیفه‌اش برگردانده، ریاستِ تَخْنِیکی رادیو افغانستان را بر عهده‌اش گذاشت. ابراهیم عباسی که با برگشتن عطایی به‌رادیو موافق نه‌بود؛ ازین عملِ صدقِ سخت رنجید و با خشمی بی‌حد رادیو ترک کرده، به‌سوی منزلش پیاپی روان گردید و صدقِ نیز عبدالرؤف بینوا را که تجربه و سابقه‌ی کار با رادیو را دارا بود؛ به‌عنوانِ رییسِ عمومی رادیو افغانستان مقرر نمود.

چون محمد عثمان صدق به‌علتِ آنکه مؤسسه‌ی طبع کتب را تأسیس نموده، از طریقِ آن کتابِ زیادی از آثارِ سخنوران و نویسندگانِ معاصر و قدیمی زبانِ دری را منتشر کرد؛ موردِ غضبِ حلقه‌های متعصبِ داخل و خارجِ حکومت قرار داشت و از همین‌سبب پیوسته موردِ تخریب و دسیسه‌چینیِ این عناصر قرار می‌گرفت تا اینکه میوندوال مجبور ساخته شد که به جای او بینوا را که پسان‌ها معلوم شد سکرتر جنرال یا منشیِ عمومی حزبِ دموکراتِ مترقی او بود؛ به‌حیثِ وزیرِ اطلاعات و فرهنگ و عثمان صدق را معاونِ وزیرِ امورِ خارجه تعیین نماید؛ و بینوا نیز صباح‌الدین کشککی رییسِ

آژانس اطلاعاتی باختر را رییس رادیو ساخت.

وزارت بینوا دو، سه ماهی بیشتر دوام نیاورد؛ زیرا میوندوال که از طرف معاون و وزیر خارجه اش نوراحمد اعتمادی زیر فشار مداوم قرار داشت و از سوی دیگر دو عملیات جراحی پی در پی حال و حوصله پی برایش نگذاشته بود؛ از قدرت کناره گیری نموده؛ جایش را اعتمادی گرفت؛ و داکتر محمدانس که از دانشمندان فزیک و ریاضی بود و مدتی ریاست دانشگاه کابل و پسان ها وزارت معارف را نیز بر عهده داشت؛ وزیر اطلاعات و فرهنگ شد. او با وجود دانش و مقام اکادمیکی که داشت در امساک در تمام افغانستان ماندنی نه داشت؛ برای صرفه جویی در بودجه، ضروری ترین هزینه های وزارت اطلاعات و مربوطات آن را حذف نمود؛^۱ و این امر، کارمندان تخنیکی رادیو را واداشت تا به علت تقلیل حق الزحمه ای اضافه کاری شان اعتصاب نموده، روزی از اول صبح دست از کار بکشند و به این طریق می خواستند نشرات رادیو را پرچاو (متوقف) سازند؛ عباسی هر قدری که کوشید آنان را به ادامه ی کار راضی بسازد؛ مؤثر واقع نه گردید. وساطت دیگران نیز درین موضوع کارگر واقع نه شد. من هم با آنها در تماس شده، خواستم ازین تصمیم شان منصرف گردیده، صبر کنند تا به وکالت آن ها با مقامات وزارت داخل مفاهمه گردم؛ اما آنان گپ مرا نیز قبول نه نموده، تعدادی را به وکالت از همه اعتصاب کننده گان نزد فرستادند. آنها دست های مرا بوسیده، با کمال احترام گفتند که هر امر دیگری که کنید آن را اطاعت می کنیم؛ ولی اعتصاب را نمی توانیم بشکنیم؛ زیرا به صد خون دل همه را با هفته ها کار متقاعد به این امر ساخته ایم؛ اقدام از راه های دیگر نتیجه نمی دهد؛ شاید با این اعتصاب کسی بر ما دل بسوزاند. تا معاشات مارا مطابق معمول نه پردازند؛ دست از اعتصاب نخواهیم کشید.

رسم چنان بود که کارمندان تخنیکی و نشراتی رادیو در صورتی که

روزانه بیشتر از هشت ساعت کار می‌کردند، مستحق یک و نیم برابر معاش معمولی می‌گردیدند؛ اما داکتر محمدانس که با کار رادیو و سایر مؤسسات فرهنگی وزارتش آشنایی نداشت؛ حق الزحمه‌ی آنان را بیش از اندازه و غیر ضروری دانسته، دستور داد که حقوق اضافه‌کاری هر کس نباید بیشتر از معاش معمولی وی باشد؛ پس تخنیکرانی که از ساعت پنج صبح تا یازدهی شب مدت هژده ساعت متواتر کار می‌کردند، نمی‌توانستند بیشتر از معاش هشت ساعته‌ی روزکاری‌شان مزد بگیرند. من به عنوان یک تخنیکر سابقه‌دار رادیو مشکل همکاران خود را به‌کلی درک می‌کردم و این‌را هم می‌دانستم که وزیر جدید به‌هیچ وجهی از تصمیمش بر نمی‌گردد؛ یگانه کسی که می‌توانست گره‌گشای مشکل تخنیکران ما باشد، شخص پادشاه بود که نمی‌شد او را به صورت عاجل ملاقات کرد؛ هر قدر سعی نمودم که همکارانم شکیبایی به‌خرج دهند؛ کارگر واقع نداشت؛ پس برای اینکه آبروی وزارت اطلاعات و رادیو را حفظ کرده باشم؛ دستور دادم کارمندان تخنیکری را که در تعطیل به‌سر می‌برند احضار کنند تا نشرات رادیو قطع نه‌گردد.

ترتیب نوکریوالی رادیو در آن زمان چنین بود که کارمندان هر بخش به‌دو گروه تقسیم شده بودند. گروهی که هژده ساعت و برخی از آنها بیست و چهار ساعت وظیفه اجرا می‌کردند؛ روز بعد آن رخصت بودند و جای‌شان را به‌نوبت گروه دوم می‌گرفت و به‌این ترتیب نه‌کارمندان احساس خسته‌گی می‌کردند و نمی‌توانستند نشرات رادیو متوقف می‌ماند؛ پس موترهای رادیو عقب مأمورینی فرستادم که آن روز رخصت بودند؛ چون اینها از وقوع اعتصاب آگاهی نداشتند؛ همه به‌احترام درخواست من در ظرف یک‌ساعت به‌رادیو گردآمدند و مسؤولیت آنهایی‌را که رادیو را ترک گفته بودند؛ به‌دوش گرفتند؛ پس سکنه‌گی در نشرات رادیو احساس نه‌گردید؛ و فردای آن اعتصاب کننده‌گان نیز همه به‌کارهای خویش برگشته نماینده‌هایی‌شان را برگزیدند تا مفاهمه و مذاکره با حکومت را ادامه دهند.

با رویکار آمدن حکومت داکتر عبدالظاهر، داکتر محمود حبیبی که در رشته‌ی ژورنالیزم از فرانسه دکتورا داشت و آدم مسلکی، با دانش، پر انرژی و مبتکری بود و یکدوره ریاست رادیو را نیز گذشتاده بود، وزیر اطلاعات و فرهنگ شد. او در مطبوعات کشور انقلاب آورده، آن را یکسره دگرگون ساخت. روزنامه‌ها و مجلات از نظر کمی و کیفی به معیارهای بلندی رسیدند؛ نشرات رادیو افغانستان نیز بسیار متحول گردیده، برنامه‌های زیادی تازه آفریده شد و زمان نشرات رادیو دو برابر گردید. این تغییرات چنان مثبت و بی‌سابقه بود که نه مطبوعات چنین دگرگونی را دیده بود و نه هم دستگاه رادیو. درین هنگام، حبیبی مرا نیز به عنوان مشاور ریاست عمومی رادیو نگهداشت.

داکتر محمود حبیبی در اندک زمان فعالیت‌های بسیاری از خود نشان داد و این امر عناصر کندذهن و محافظه‌کار را سخت می‌آزرد. از همین سبب بود که دسیسه چینی‌ها در برابر او آغاز کرده، دست به تخریب وسیع او زدند؛ تا اینکه وکلای شورای ملی به تحریک رقبای وی یک کارتون خارجی چاپ شده در روزنامه‌ی اصلاح را با توجیه نادرست به حضرت پیامبر نسبت داده، از محمود حبیبی سلب اعتماد نمودند، سیدفقیر علوی رئیس روزنامه‌ی اصلاح نیز به محاکمه فرستادند. فیصله‌ی محکمه را نیز چنین ترتیب دادند که علوی بیچاره و بیگناه را به تقاعد پیش از وقت سوق دهند.

داکتر ظاهر رئیس دیگر رادیو محمدابراهیم عباسی را وزیر اطلاعات و فرهنگ تعیین نمود و او نیز داکتر عبداللطیف جلالی - نطق پشتو و مدیر عمومی اطلاعات رادیو - را به ریاست آن دستگاه گماشت.

عباسی که نظر خوشی نسبت به کریم جان عطایی نه داشت؛ در برابر من نیز کینه می‌ورزید؛ ازین سبب در دوران ریاستش در رادیو افغانستان چندین بار تقاعد مرا که مأمور رتبه دوم بودم؛ به مجلس عالی و وزراء فرستاد؛ اما عده‌ی از اعضای کابینه، به ویژه محمد موسی شفیق که نسبت به من

بسیار مشفق بودند؛ پیشنهادِ او را رد کرده بود. چون از میانِ آن دوستان تنها استاد محمد موسی شفیق در کابینه‌ی داکتر عبدالظاهر حضور داشت و معاونِ صدرات بود؛ ابراهیم عباسی در یکی از مجالسی او حاضر نه بود؛ موقعِ را غنیمت شمرده، تقاعدِ آرسلان سلیمی معاونِ سابق ریاستِ مستقلِ مطبوعات و بازنشسته‌گی مرا که هنوز چهل و نه ساله بوده به‌سنِ تقاعد نه رسیده بودم، از تصویبِ مجلسِ وزراء گذشتاند.

چون فردای آن از موضوعِ آگاهی یافتم بدون سر و صدا و ابرازِ کدام عکس‌العمل، راه خانه در پیش گرفتم؛ ولی ارسلانِ سلیمی در داخلِ وزارت سر و صدای زیادی به‌راه انداخت؛ چون در مقابلِ عمل انجام شده قرار داشت؛ کار کرده نه‌توانست.

پس از رفتنِ من از رادیو؛ در امورِ تخنیکی بی‌نظمی‌هایی رخ داد و بدان سبب مرا واپس به‌رادیو خواستند؛ اما من از کشمکش‌های بی‌هوده و زورآزمایی‌های بی‌جایِ مطبوعاتیان خسته شده بودم؛ ازین سبب از پیوستن دوباره به‌رادیو خودداری کردم و تا زمانِ برقراری نظامِ جمهوری مدتِ نزدیک به سه سال در خانه نشستم.

